



خرسی و صبر و انتظار

کارما ویلسون • جین چپمن • شاعر: مریم اسلامی • مترجم: فیروزه کاتب



صبحه و خورشید می تابه
راه می ره خرسی تو بیشه
آه می کشه، نق می زنه
می گه: «چرا شب نمی شه؟»



«صدتا روزه منتظرم
که امشب از راه برسه



دلم می خواد همین الان

شب بشه و ماه برسه.»



آه می‌کشد: «خسته شدم!

چه سخته منتظر شدن

شب ما یه جشن خوب داریم

همین جا توی غار من





وای که چه سخته انتظار
من ندارم صبرو قرار...»